**5شنبه 30/12/1403-19رمضان 1446- 20 مارس 2025- درس 28 تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم -** طریقه اثبات صحت مدیریت اسلامی

[سوره الأنعام (6): آيات 76 تا 79]

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى‏ كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (76) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِي‏ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (78) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (79)

[[1]](#footnote-1)

ترجمه‏

همين كه پرده سياه شب او را پوشانيد، ستاره‏اى ديده، گفت: اين است خداى من و همين كه ستاره غروب كرد گفت: من چيزهاى غروب كننده را دوست نمى‏دارم.

هنگامى كه ماه را در حال بر آمدن از پشت افق نگريست، گفت: اين است خداى من و هنگامى كه غروب كرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدايت نكند از مردم گمراه خواهم بود چون خورشيد را ديد كه در حال طلوع است، گفت: اين است خداى من! اين بزرگتر است! و چون غروب كرد، گفت: اى مردم، من از آنچه شريك خدا قرار مى‏دهيد، بيزارم، من بخدايى روى آورده‏ام كه آسمانها و زمين را آفريده است. من در برابر او اخلاص دارم و از مردم مشرك نيستم.

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 154

بيان آيه 76- 77- 78- 79

قرائت‏

راى: ابو عمرو و ورش بفتح راء و كسر همزه خوانده‏اند. ابن عامر و حمزه و كسايى به كسر راء و همزه و ديگران بفتح راء و همزه قرائت كرده‏اند.

لغت‏

جن عليه الليل: تاريكى شب او را فرا گرفت. جنّ بموجودى گويند كه از چشم‏ها پنهان و پوشيده است. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ماء وردت قبيل الكرى‏ |  | و قد جنه السدف الادهم‏ |
|  |  |  |

يعنى: از جانب كرى به آبى وارد شدم كه تاريكى سياه آن را پوشانده بود.

افول: پنهان شدن.

بزوغ: طلوع.

قمر: در سه شب اول ماه به ماه هلال و در بقيه ماه، قمر گفته ميشود. اينكه به ماه قمر مى‏گويند به خاطر سفيدى آن است.

اعراب‏

چرا «شمس» را يك جا مذكر و يك جا مؤنث بكار برده، گويد: «بازغة» «هذا رَبِّي» ...؟

پاسخ اين است كه «هذا» اشاره به نور است.[[2]](#footnote-2) اما علت اينكه شمس را مؤنث و قمر را مذكر قرار مى‏دهند، اين است كه تانيث در پاره‏اى از موارد براى تعظيم است.

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 155

مقصود

از آنجا كه در آيات پيش بيان كرد كه آيات قدرت خود را به ابراهيم نشان داده است، اكنون اين مطلب را بيان مى‏كند كه ابراهيم چگونه به آنها استدلال كرده و حق را بوسيله آنها شناخته است. مى‏فرمايد:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى‏ كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ‏.

همين كه پرده ظلمت شب بر همه جا كشيده شد، ستاره زهره يا مشترى را ديده، گفت:

اين است خداى من. اما همين كه ستاره غروب كرد، گفت: من چيزهايى كه غروب مى‏كنند، دوست نميدارم! درباره تفسير اين آيات اختلاف است:

1- ابراهيم هنگامى اينطور گفت كه عقلش كامل شده بود. در حقيقت، حالا آغاز تفكر ابراهيم است. او در ميان مردمى بزرگ شده است كه به پرستش ستارگان خويگر شده‏اند. اما او بدون اينكه طوق تقليد قوم را بگردن افكند، خود درباره راه و رسم آنها مطالعه مى‏كند تا صحت و بطلان آن را دريابد و راه صحيح خود را بكمك عقل و انديشه انتخاب كند. از اينجهت است كه وقتى، چشمش بطرف ستاره‏اى درخشان و زيبا خيره ميشود، نيروى فكرش بكار افتاده، مى‏گويد: اين است خداى من، چه خداى زيبا و دلربايى! اگر اين ستاره هم چنان زيبايى و دلربايى خود را حفظ ميكرد، ممكن بود حس كنجكاوى ابراهيم را اقلا براى مدتى ارضا كند و وى را از اينكه انديشه خود را براى دريافت روح كلى جهان بكار اندازد، باز دارد. اما چه زود ستاره اشتباه ابراهيم را برايش ثابت كرد! او غروب كرد و با غروب خود ابراهيم را بدنبال خدايى كاملتر و بهتر بجستجو واداشت، با توجه به اينكه حالا فهميده است كه خدا نبايد غروب كند و نبايد سر در گريبان افق فرو برد. زيرا چيزى كه غروب كند، حادث و مخلوق است. بدنبال پى بردن به اشتباه خود در مورد خدايى ستاره، همين فكر را در مورد ماه، سپس در مورد خورشيد دنبال كرد. آنها نيز با غروب خود راه را براى پى‏جويى حقيقت، بروى ابراهيم گشودند و زمينه را براى خداشناسى او فراهم كردند، از اينرو بدنبال اين‏

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 156

مطالب، رو بسوى قوم كرده، گفت: اى قوم، من از آنچه شريك خدا قرار مى‏دهيد، بيزارم! من رو بجانب آن خدايى آورده‏ام كه آفريدگار آسمانها و زمين است ... اين سخن را هنگامى بر زبان مى‏آورده كه در سير فكرى و تكامل عقلى خود، مبتذل بودن خدايان ساختگى قوم برايش ثابت شده و خداوند يكتا را شناخته و دانسته است كه خدايى برتر از آنست كه بصفات موجودات مخلوق، اتصاف پيدا كند. اين قول از ابو على جبائى و ابو القاسم بلخى و ... است. طبق اين قول بهر كسى بيشتر از يك ساعت و كمتر از يك ماه مهلت داده ميشود، تا فكر كند و خداى لا يزال را بشناسد. در اين مدت ممكن است.

بهيچ خدايى معتقد نباشد. ابراهيم نيز از اين مهلت استفاده كرد.

2- اين مطالب را: ابراهيم پيش از بلوغ بر زبان آورد. هنگامى كه هنوز بالغ نشده بود و عقل او در آستانه كمال قرار داشت، از مشاهدات خود براى كشف حقيقت استفاده كرد و تدريجاً باطل بودن خدايى ستاره و ماه و خورشيد كه مورد پرستش قوم بودند، ثابت كرد و بخدايى حضرت احديت پى برد.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ‏: پس از ستاره، نوبت ماه مى‏رسد. قرص ماه با شكوه و جلال خاصى آرام آرام از پشت افق سر بر مى‏آورد و با نور مهتابى خود جهان را سيمگون مى‏كند. ابراهيم كه در جستجوى حقيقت، دلى بيقرار دارد و مى‏كوشد كه هر چه زودتر بمرتبه يقين برسد و شك و ترديد را كه ويژه سوفسطائيان و هم مسلكان آنهاست، كنار گذارد، خيره خيره قرص ماه را كه هم چنان در حال بالا آمدن است و تمام كرات آسمانى را در برابر عظمت و ابهت خود محو و زبون كرده است، مى‏نگرد و آن چنان كه گويى گمشده خود را براى هميشه جسته است، مى‏گويد: اين است خداى من! اما ماه هم به سرنوشت ستاره، گرفتار شد! ابراهيم اميدوار است كه سرانجام همان خدايى كه در جستجوى او انديشه خود را بتكاپوى افكنده است، راه شناسايى خود را بروى او هموار و از گمراهى و بدبختى حفظ مى‏كند. از اينرو بى‏آنكه از اين اشتباه خود احساس شكست كرده باشد، دل بهمان خدايى بسته، گويد: اگر

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 157

پروردگارم هدايتم نكند، از گمراهان خواهم بود.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِي‏ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ‏: با طلوع خورشيد، شب به پايان رسيد و حكومت ماه و ستارگان منقرض شد. پادشاه مقتدر آسمان با اشعه فروزان خود گيتى را زراندود كرده است. هيچيك از كرات عظيم آسمانى در برابر نور خيره كننده خورشيد، تاب مقاومت ندارند. اكنون ابراهيم كمى آرامش خاطر پيدا كرده است. چه خدايى از اين بزرگتر و برتر مى‏توان جست و در برابرش كرنش و نيايش كرد؟! بدليل همين عظمت و شوكتش بود كه ابراهيم گفت: اين است خداى من! اين است خدايى كه از خدايان موهوم پيشين بزرگتر و با شكوه‏تر است! خدا بايد مظهر عظمت و شكوه و جلال باشد و ما فوق او قدرت و عظمت و شكوه و جلالى نباشد. اين فكر، تدريجاً آماده وصول به حقيقت است. چنين فكرى در شبستان جهل گرفتار نميشود و راه خود را بسوى حق مى‏پويد. با غروب خورشيد، ابراهيم نيرو گرفت و جرأت پيدا كرد. قوم را مخاطب ساخته، گفت: من از خدايان شما بيزارم. چگونه ممكن است اينان را شريك خدايى پنداشت كه آفريدگار من و شماست؟ بدينترتيب، عقل و فكر ابراهيم به اوج كمال رسيد. اكنون مى‏داند كه: اجسام همه مخلوق و حادث هستند، آنها احتياج دارند كه آفريدگارى آنها را بزيور هستى آراسته باشد. از اينرو ادامه داد:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ‏:

من قلب خويش را متوجه خدايى كرده‏ام كه آفريدگار آسمانها و زمين است. در اين راه اخلاص دارم و از شرك بيزارم و از مردم مشرك جدا هستم.

اكنون چند پرسش پيش مى‏آيد:

1- چرا با اينكه ابراهيم بخدايى ماه و ستارگان و خورشيد، اطمينان نداشت، از روى اطمينان بهر يك از آنها مى‏گفت: اين است خداى من؟! در حالى كه مطلبى را كه انسان احتمال دروغ بودن آن را مى‏دهد، نبايد از روى قطع و يقين ادا كند.

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 158

پاسخ اين پرسش از دو راه ممكن است: يكى اينكه ابراهيم اين جمله را از روى فرض مى‏گفت، تا درباره آن تأمل كند و بدرستى و نادرستى آن پى برد. چنان كه ما در موقع مطالعه اجسام، آنها را قديم فرض مى‏كنيم، تا بعداً فساد آن را كشف كنيم. ديگر اينكه: ابراهيم اين جمله را از روى گمان خود گفته است. مانعى ندارد كه انسان مطلبى را به گمان خويش بگويد و بعد از پى بردن بخطاى خود آن را انكار كند.

2- چرا ابراهيم از ديدن ستاره و ماه و خورشيد، تعجب مى‏كرد. مگر هنوز آنها را نديده بود؟ چگونه ممكن است كسى كه اكنون بحد رشد و كمال رسيده است، توجهى به آسمان و منظره ستارگان و ماه و خورشيد نكرده باشد؟! پاسخ اين است كه: چه مانعى دارد كه ابراهيم تا آن وقت آسمان را نديده باشد؟ در روايت است كه مادرش وى را از ترس نمرود در غارى زاييد و بزرگ كرد.

آدم غارنشين از ديدن آسمان و تماشاى جمال ستارگان و ماه و خورشيد محروم است.

وقتى كه بالغ شد، از غار بيرون آمد و آسمان را ديد و ... ممكن است قبلا آسمان را ديده باشد، اما درباره ستارگان و ماه و خورشيد نينديشيده باشد، زيرا در آن وقت لازم نبوده است كه فكر كند. هنگامى كه عقلش كامل شد، به فكر فرو رفت.

در مورد آيات شريفه، يك احتمال ديگر هم وجود دارد و آن اينكه ابراهيم نميخواست واقعاً اعتراف بخدايى ستاره و ماه و خورشيد كند. او خداوند يكتا را شناخته بود. مقصودش اين بود كه از اين راه براى قوم استدلال كند و خطاى آنها را با اين منطق رسا براى آنها به ثبوت برساند و به آنها بفهماند كه خدا نبايد غروب كند و ... بنا بر اين جمله‏ «هذا رَبِّي» يا به اين معنى است كه: اين است خدا من به مذهب و به عقيده شما. چنان كه ممكن است، به آنهايى كه خدا را جسم و شبيه جسم مى‏دانند بگوييم: اين است خداى آنها كه حركت مى‏كند و آرام ميشود! يا به معناى استفهام است كه حرف استفهام حذف شده است. يعنى: «آيا

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 159

اين است خداى من؟» حذف حرف استفهام در ادبيات عرب شايع است. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لعمرك لا ادرى و ان كنت داريا |  | شعيب بن سهم ام شعيب بن منقر؟ |
|  |  |  |

يعنى بجان تو نميدانم، اگر چه داراى فهم هستم. آيا شعيب بن سهم است يا شعيب بن منقر؟ (يعنى: اشعيب ...) از ابن عباس روايت شده است كه در آيه:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (بلد 11) همزه حذف شده است.

چهارمين احتمالى كه در مورد آيات، داده شده اين است كه ابراهيم ميخواهد با اين بيانات خود بر مردم ثابت كند كه آنها به اشتباه رفته‏اند و موجوداتى كه در معرض حوادث و افول و غروب هستند، قابل پرستش نيستند، زيرا آنها ماه و خورشيد و ستارگان را مى‏پرستيدند. بعضى هم آتش پرست يا بت پرست بودند. همين كه ستاره‏اى را ديد. گفت: بگمان شما اين پروردگار من است! يا اينكه منظور او اين بود كه: اگر چنان كه شما مى‏پنداريد، اين قطعه سنگ خداى شماست، اين ستاره و اين ماه و اين خورشيد هم خداى من است. لكن هيچيك از آنها بعقيده وى خدا نبودند.

از اين آيات استفاده ميشود كه اجسام حادث هستند و آفريدگار جهان، خالق و هستى بخش آنهاست. ابراهيم بدليل غروب كردن آنها، حكم مى‏كند كه حادث هستند، زيرا با غروب كردن آنها انسان يقين پيدا مى‏كند كه آنها همواره در حال حركت هستند و هر چه حركت كند يا ساكن شود، محتاج آفريدگار است. آفريدگارى كه داراى قدرت كامل و علم و حيات و وجود است.

مشركين بايد تحت تأثير اين بيانات، متوجه شوند كه بخطا رفته‏اند و بايد همان راهى را در زندگى انتخاب كنند كه پدرشان ابراهيم از روى دقت و تأمل برگزيد، زيرا آنها مخصوصاً براى پدران خود ارزش زيادى قائل بودند و كوشش مى‏كردند كه راه و رسم نياكان خود را از دست ندهند

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 160

داستان ابراهيم‏

مفسران قرآن كريم و اهل تاريخ مى‏گويند: ابراهيم در زمان نمرود بن كنعان زاده شد. برخى تصور كرده‏اند كه نمرود، از طرف كيكاوس حكومت مى‏كرد. برخى هم او را پادشاهى مستقل بحساب آورده‏اند.

پيش از تولد ابراهيم به نمرود، گفته شد كه امسال در مملكت كودكى متولد ميشود كه وسيله هلاك و زوال حكومت او خواهد بود. برخى مى‏گويند: اين پيشگويى را از راه نجوم و كهانت كردند. برخى مى‏گويند: از روى اخبار پيامبران بدست آورده بودند. برخى هم مى‏گويند: نمرود خواب ديد كه ستاره‏اى طلوع كرد و نور خورشيد و ماه را محو كرد. تعبير كنندگان خواب، تعبير كردند كه كودكى بدنيا مى‏آيد و حكومتش را منقرض ميكند. از آن وقت دستور داد كه هر كودكى از مادر متولد شود، بكشند و زنها را از شوهرها جدا كنند و زنان را زير نظر بگيرند و هر كدام باردار هستند، حبس كنند تا موقعى كه فراغت پيدا مى‏كند، طفلش را اگر پسر است تسليم تيغ جلادان كنند. در اين گير و دارها مادر ابراهيم هم باردار شد.

روزها و شبها گذشتند. طفل در رحم تاريك مادر، دور از هر گونه آشوب و وحشت، پرورش يافت. كم كم روزهاى تولد نزديك ميشود. مادر ميخواهد جگر گوشه خود را از خطر برهاند. ناگزير دل از انسانها بركند و سر به بيابان گذاشت! غارى پيدا كرد كه دور از چشم انداز جاسوسان و كارآگاهان مزدور و بى‏عاطفه بود. در آنجا طفل ديده بر روى جهان گشود. جهانى كه ستم و حكومت هوس و شهوت، در آستانه تباهى و فنايش كشيده است! بيچاره مادر! تمام كوشش‏هاى خود را در راه حفظ پاره تن خود بكار مى‏اندازد. طفل را در كهنه‏اى پيچيد و در گوشه غار نهاد و در غار را با سنگى مسدود كرد و بسوى شهر آمد! در حقيقت مادر دل افسرده، كودك عزيز خود را تسليم حوادث كرده است. بزرگترين پرستار و نگهبان ابراهيم خداوند است.

انگشتان خود را مى‏مكيد و تغذيه ميكرد. رشد كودك، شگفت‏انگيز است. در يك‏

ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏8، ص: 161

هفته به اندازه يك ماه كودكان ديگر و در يك ماه باندازه يك سال رشد مى‏كند. تا وقتى كه خدا ميخواست در كنج غار بسر برد. مادر بيچاره، گاه گاهى از فرصت استفاده ميكرد و بديدار كودك خود مى‏آمد. سرانجام بحد كافى رشد كرد و از كنج غار بيرون آمد و در فضاى پهناور بگردش و تفكر پرداخت. نخست ستاره‏اى نظرش را جلب كرد. سپس ماه و سپس خورشيد! آنچه قرآن درباره بيانات او نقل مى‏كند، در همين مواقع بر زبان آورده است. از همين جا مبارزات ابراهيم با قوم آغاز مى‏شود و بت پرستى آنها مورد انتقاد قرار مى‏گيرد. [[3]](#footnote-3)

تفسیر مدیریتی

طریقه اثبات صحت مدیریت اسلامی

مدیر راهبری معصوم هم چون ابراهیم ع که دارای عزم بر نو آوریو ابتکار و نفی سلفی گری به هرقیمت است باید قدرت محاج ه و مناظره داشته باشد بویژه جدل که بر اساس باورهای طرف مقابل و مسلمات او و عرف جامعه حرف خود را به اثبات برساند و ابطال حرف او را نیر برخ او بکشد لذا ابراهیم از آفلین شروع کرد که نوری موقت و منقطع دارند بعد خاموش میشوند و افول میکنند لذا نمیتوانند معبود و مربوب عباد باشند لذا در سه مرحله از کوچک به بزرگ چنین کرد ستاره ،ماه و خورشید که هر سه آفل هستند و اول ربوبیت هر کدام را جدلا میپذیرفت بعد که غروب میکرد میگفت آفل را دوست ندارم . فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى‏ كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (76) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِي‏ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (78) بعد از سه مرحله که طرف مقابل را ضال و مشرک قلمداد کرد در صدد اثبات رب خود برآمد که باید فاطر باشد یعنی بدون نسخه قبلی خلق کند نو آور باشد إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ و صاحب چنین اعتقادی را حنیف خواند که کاملا در مسیر صحیح وبدون اعوجاج حرکت میکند حَنِيفاً و نیز بر خلاف طرف بازنده محاجه مشرک نیست وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (79)[[4]](#footnote-4) لابد طرف باید مبهوت وقانع شود .

نتیجه : در این روش محاجه مدیران باید برای اثبات حقانیت خود بطلان طرف مقابل را اثبات کنند به شکل جدل که او را قانع کنند که روش او نادرست است و بعد راه صحیح را خود بخود به او نشان دهد .این روش برای اثبات صحت مدیریت اسلامی وبطلان مدیریت های غیر اسلامی لازم می آید . باید اول اثبات کنیم نظریه های مدیریتی غیر الهی آفل هستند یعنی غروب میکنند و به سرانجام نمیرسند و نمیرسانند و بعد مدیریت رحمانی وربانی را از طریق فقه و استنباط و استدلال صحیح اثبات نماییم .(والله العالم)

برای مطالعه

[سوره الأنعام (6): آيات 80 تا 82]

وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ رَبِّي شَيْئاً وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْ‏ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (80) وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (81) الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (82)[[5]](#footnote-5)

1. ( 1)- آيه 76 و 77 و 78 و 79 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1)- ممكن است رمز ديگرى داشته باشد و آن اينكه وقتى خورشيد را خدا ميخواند و بر مسند الوهيت مى‏نشاند، اسم اشاره مذكر برايش بكار مى‏برد. اما همين كه بر اثر افول، او را لايق اين مسند نميداند بار ديگر طبق معمول ضمير مؤنث به آن برمى‏گرداند. [↑](#footnote-ref-2)
3. طبرسى، فضل بن حسن، ترجمه تفسير مجمع البيان، 27جلد، فراهانى - ايران - تهران، چاپ: 1. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1)- آيه 76 و 77 و 78 و 79 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 1)- آيه 80 و 81 و 82 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-5)